

امیر سالار داودی

کارآموز و کالت

لزوم یا عدم لزوم ارایه گواهی حصر وراثت در هنگام طرح دعوا توسط خواهان به طرفیت وراث متوفی

هنگامی که مدیون (بدهکار) فوت می کند، دائن ناگزیر از طرح دعوا به طرفیت وراث وی می باشد. اینجاست که این سوال طرح می گردد که آیا صرف شناسایی و تعرفه وراثت مدیون فوت شده توسط طلبکار در مقام خواهان کفایت می کند، یا در این موارد خواهان مکلف است علاوه بر شناسایی و تعرفه وراثت قانونی به عنوان قایم مقام مدیون فوت شده، این شناسایی و معرفی را با ارایه گواهی انحصار وراثت مربوطه مستند کند؟

به تعبیر دیگر آیا وظیفه خواهان محدود به شناسایی و معرفی قایم مقام یا قایم مقامات مدیون متوفی در دادخواست می باشد و در این خصوص تکلیف دیگری و از جمله ارائه گواهی انحصار وراثت جهت اثبات صحت حصر وراثت استعرافی برعهده خواهان نمی باشد؟

طرح سؤال فوق به این علت است که رویه کنونی برخی محاکم دادگستری، خواهان یسا وکیل او را در مواردی که مدیون اصلی فوت کرده مکلف می کنند که علاوه بر معرفی وراثت یا وراثت قانونی مدیون، گواهی انحصار وراثت مبنی بر تأیید انحصار تعرفه شدگان در دادخواست به عنوان وراثت قانونی متوفی را ارایه کنند. البته سابقا محاکم با کمی تساهل صرف ارایه استشهادیه عادی و نهایتا با کمی سخت گیری بیشتر ارایه استشهادیه محضری را کافی می دانستند که البته علی رغم این سابقه اخیرا رویه قضایی در چرخشی سخت گیرانه ارائه استشهادیه ولو از نوع محضری آن را ناکافی دانسته و تکلیف تهیه و ارایه گواهی انحصار وراثت را هنگام طرح دعوی بر خواهان بار کرده است. به طوری که در

صورت فقد چنین گواهی در میان منضمات دادخواست، مدیران دفاتر مستند به ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ اقدام به اخطار رفع نقص به تقدیم کننده دادخواست می‌کنند. بدین ترتیب پرونده مطروحه با خطر اصدار قرار رد دادخواست مواجه می‌گردد و بدیهی است در صورتی که قرار رد درخواست صادر گردد مستند به عبارت اخیری ماده ۵۴ قانون موصوف که رسیدگی پژوهشی را در صلاحیت همان دادگاهی می‌داند که دفترش اقدام به صدور قرار رد دادخواست کرده است نتیجه رسیدگی تجدید نظری از قرار صادره چیزی جز تأیید آن نخواهد بود. چرا که صاحب این رویه قضات محترم بوده و ایشان هستند که از دفاتر تابعه خویش اعمال چنین رویه‌ای را مطالبه می‌کنند. حال می‌بایست در نقد چنین رویه‌ای ابتدا تلاش کرد تا در صورت امکان مبنای احتمالی موجد این رویه را مورد شناسایی قرار داد. بر این اساس بررسی قوانین موضوعه جاری در کشور و بخصوص قوانین شکلی و مرتبط با اصول محاکمات بی تردید ما را به این نتیجه می‌رساند که نص و صراحت قانونی در خصوص این رویه مالوف وجود ندارد. به عبارت دقیق تر قوانین موضوعه در خصوص الزام یا اختیار دادگاه‌ها در مطالبه گواهی حصر وراثت متعلق به مدیون فوت شده از خواهان در هنگام طرح دعوا و تقدیم دادخواست مسکوت بوده و لذا این رویه محاکم فاقد مبنای صریح قانونی است. با این وجود می‌توان اینگونه تحلیل کرد که مبنای این رویه خاص نیز صرفاً حمایتی بوده و با توجیه تقلیل مفسده یا مفاسد احتمالی مورد توجه قرار گرفته باشد. به طوری که وقتی دعوایی علیه وراثت مدیون متوفی طرح می‌گردد دغدغه همیشگی تضییع حق الناس به موجب مواضعه و تبانی احتمالی تعدادی از وراثت و خواهان علیه وراثت یا وراثت تعرفه نشده دلیل موجهی از نظر قضات در دفاع از این رویه به حساب می‌آید... (علی ای حال دغدغه تضییع حقوق فرد یا افرادی از ورثه تعرفه نشده توسط خواهان چه آنکه مسبوق به مواضعه با وراثت یا وراثت تعرفه شده باشد یا صرفاً از سر سهو و خبط و یا جهل به وجود وراثت دیگر صورت پذیرفته باشد دارای ابعاد ابهام برانگیز بسیاری است، این سؤال نیز در حاشیه موضوع قابل طرح است که به چه میزان این دغدغه می‌تواند منطقی و وارد باشد. آیا مکانیزم‌های موجود در قوانین موضوعه برای جلوگیری از تضییع احتمالی حقوق افراد درما نحن فیه ناکارآمد هستند که قضات محترم دادگستری را در اختیار چنین رویه‌ای مجاب کرده است؟

در این ارتباط همانطور که قبلاً مورد اشاره واقع گردید رویه پیش گفته صرفاً قضایی بوده و به هیچ وجه دارای مستند قانونی نمی‌باشد. در هیچ یک از قوانین موضوعه و به خصوص قوانین شکلی و از جمله قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ و یا قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ چنین تکلیفی بر خواهان مبنی بر ارائه گواهی حصر وراثت مدیون فوت شده هنگام طرح دعوا به طرفیت وراثت وی بار نگردیده است. همچنین قابل توجه است که بند ۲ ماده ۵۱ قانون آ.د.م صرف تعیین خواننده یا خواندگان را وافی به مقصود تلقی کرده است بنابراین جای بسی تعجب است که اخطار رفع نقص در صورت عدم ارائه گواهی حصر وراثت مستند به بند ۲ ماده ۵۳ همان قانون صورت می‌پذیرد. حال پرسش اساسی این است که در این موارد آیا واقعا با یک نقص شکلی و قانونی مواجهیم. پاسخ مطابق مَرّ قوانین مربوطه منفی است. چرا که ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی صرف تعیین و تعرفه خواننده را که عبارت است نام و نشان و اقامتگاه خواننده و غیره... کافی دانسته و قانونگذار در مقام بیان به این تکلیف اضافی بار شده از سوی محاکم واقعی نهناده و آن را مورد حکم قرار نداده است. حتی قانونگذار در موردی مشابه یعنی ماده ۱۰۵ قانون آ.د.م صرف تعیین جانشین را کافی دانسته و در خصوص لزوم گواهی حصر وراثت حکمی ندارد هر چند باز در مقام بیان بوده است... در این ارتباط اداره حقوقی دادگستری طی نظریه مشورتی به شماره ۷/۱۶۴۱ مورخ ۷۶/۳/۲۵ در مواردی که به موجب ماده ۱۰۵ قانون آ.د.م خواننده فوت می‌کند صرف تعیین جانشین را مکفی و لزوم مطالبه گواهی حصر وراثت از سوی دادگاه‌ها را فاقد محمل قانونی دانسته است.

در ادامه از اهم توجیهاتی که قضات محترم دادگستری در ارتباط مستقیم با نگارنده و در پاسخ به چرایی و لزوم این رویه عنوان داشته‌اند این است که ماده ۳۶۰ قانون امور حسبی امکان تحصیل گواهی حصر وراثت را توسط افراد ذی نفع مجاز شمرده است و لذا خواهان به عنوان یک ذی نفع می‌تواند اقدام به تحصیل این گواهی کند. که البته این توجیه بیشتر در پاسخ به این ایراد عنوان می‌گردد که آیا تحصیل گواهی حصر وراثت توسط فردی غیر از وراثت حین الفوت که نه دسترسی به سِجَل متوفی و وراثت حین الفوت دارد و نیز متعذر از تهیه گواهی فوت و یا تنظیم اظهارنامه مالیاتی می‌باشد به نوعی تکلیف ما لایطاق و حتی غیر قابل انجام تلقی نمی‌گردد؟ آیا ادعای ذی نفع بودن خود نیاز به اثبات ندارد. بی تردید با فرض اینکه انجام تمام اقدامات لازم جهت تحصیل گواهی حصر

وراثت توسط فردی به غیر از وراثت حین الفوت امکان پذیر باشد آیا دادگاهی که قرار است به درخواست ذی نفع اقدام به صدور گواهی حصر وراثت کند، ادعای ذی نفع بودن را از درخواست کننده به صرف ادعا می پذیرد. آیا در اینجا با یک دور باطل و بی حاصل رو به رو نیستیم (اثبات ذی نفع بودن مستلزم تحصیل گواهی حصر وراثت و تحصیل گواهی حصر وراثت مستلزم اثبات ذی نفع بودن). مضاف اینکه آیا جهل خواهان به کم و کیف اموال و داراییهای حین الفوت متوفی، تنظیم دقیق اظهارنامه مالیاتی را با تعذر همراه نمی سازد. با نگاهی دقیق تر در می یابیم که تمسک به جواز مورد حکم ماده ۳۶۰ قانون امور حسبی توجیه کننده الزام به تقدیم گواهی حصر وراثت توسط خواهان بحثی علی حده است و مسلماً هیچ ارتباطی بین این جواز و لزوم برقرار نمی باشد. در عین حال عده ای از علما نیز بر این باورند که اصولاً رویه قضایی در موارد سکوت قانون می تواند راه یابد و حتی سکوت قانونگذار را به نوعی اباحه گری برای پویایی رویه قضایی می پندارند. (دکتر کاتوزیان. مقدمه علم حقوق. شماره ۱۷۱) بر این اساس قضات محترم معتقدند که در پیش گرفتن چنین رویه های اصولاً تأمین کننده بهتر حقوق افراد بوده و می بایست به آن گردن نهاد... در پاسخ به این استدلال نیز می توان بار دیگر تأکید کرد که اولاً قانونگذار در مقام بیان آگاهانه از تقنین چنین حکمی صرف نظر کرده است ثانیاً وقتی راهکارهای مقتضی دیگری که متعاقباً به آنها خواهیم پرداخت موجود است چرا با جعل شیوه های صعب و دشوار دادخواهی را با چالش های چندی روبرو سازیم ثالثاً اگر صرفاً دغدغه اصلی مستند و مدلل بودن تعرفه وراثت مدیون متوفی در میان است آیا شهادت شهود دلیل شرعی و قانونی محسوب نیست. البته بی تردید دغدغه قضات محترم قابل توجه و تقدیر است. و مسلماً مهمترین علت در پیش گرفتن چنین رویه ای احتیاط بیشتر در صیانت از حق الناس می باشد. لیکن نباید فراموش کرد وقتی ساز و کارهای قانونی به خوبی و به نحوی کارآمد می توانند از توالی فاسد خلاءهای قانونی مانع گردند توسل به روش های سختگیرانه ای که در موارد زیادی نتیجه ای جز معطل ماندن دادخواهی ندارد بی توجیه است... البته امکان تبانی برخی از وراثت با خواهان جهت عدم معرفی برخی دیگر از وراثت و نتیجتاً تضییع حقوق آنها منتفی نمی باشد. متتها در این ارتباط بلاشک مشابه مفاسد مترتبه بر مورد بحث، بر موارد دیگر قانونی نیز موجود است. به عنوان مثال خواهان مکلف است تا محل اقامت خواننده را تعیین کند. حال این پرسش مطرح می شود

که آیا امکان اعلام نشانی غیر واقعی از سوی خواهان و یا اساساً اعلام مجهول‌المکان بودن خواننده برخلاف حقیقت و علی‌رغم اطلاع خواهان از نشانی نامبرده منتفی است؟ مسلماً پاسخ منفی است. پس چرا دادگاهها از خواهان در اعلام نشانی خواننده و یا ادعای وی مبنی بر مجهول‌المکان بودن خواننده دلیلی مطالبه نمی‌کنند؟ آیا غیر از این است که ساز و کار قانونی و اخواهی و تودیع تامین مناسب یا ضامن جهت اجرای حکم غیابی مانع از تضييع حقوق خواننده‌ای می‌گردد که با تزویر خواهان از حضور در دادگاه و امکان دفاع محروم مانده است. نیک که بنگریم درمی‌یابیم که در ما نحن فیه نیز ساز و کارهای قانونی جهت جلوگیری از تضييع حقوق الناس موجود است. در این ارتباط تأسیس نهادی شکلی با عنوان اعتراض شخص ثالث آنهم بدون محدودیت زمانی راهکاری قابل توجه می‌باشد. علاوه بر این رویه فعلی محاکم، دعاوی غیر قابل تجزیه را که در آن احدی یا تعدادی از افرادی که می‌بایست طرف دعوا قرار می‌گرفتند لیکن به هر دلیل در زمره خوانندگان قرار ندارند در هر مرحله از رسیدگی با قرار عدم استماع دعوی مواجه می‌گرداند. (کتاب آیین دادرسی مدنی، د. شمس. عبدا.../ج ۲/ شماره ۵۰۵ و ۷۳۹). نتیجتاً به نظر دَوْران امر بین‌المحدورین حادث است. چرا که از طرفی احوط ارایه تصدیق حصر وراثت می‌باشد به طوری که اگر تحصیل گواهی حصر وراثت سهل و سریع می‌بود عملاً مشکلی پیش نمی‌آمد و رعایت هر چه بیشتر احتیاط خالی از فایده نمی‌بود و از طرف دیگر بار نمودن تکلیفی بدون محمل قانونی بر دادخواهان هم قبیح است و هم به دلیل طولانی بودن و مضافاً دشواری فرایند تحصیل گواهی حصر وراثت مصداق بارز تکلیف ما لا یطاق می‌باشد. بنابراین بهتر است این به ظاهر ترجیح بلا مرجح را با مرجحی معقول که همانا پرهیز از اطلاع دادرسی و معطل ماندن دادخواهی می‌باشد به سرانجام رسانیده و با بهره گرفتن از راهکارهای پر سود قانونی که در این نوشتار در حد بضاعت علمی مورد اشاره واقع گردید تا حد معقولی مفاسد احتمالی ناشی از عدم ارایه گواهی حصر وراثت توسط خواهان را کاهش داد.

منابع:

۱. نظریه مشورتی اداره حقوقی دادگستری به شماره ۷۶/۳/۲۵/۱۶۴۱ مجله حقوقی دادگستری شماره ۲۳ تابستان ۱۳۷۷
۲. مقدمه علم حقوق / کاتوزیان. دکتر امیر ناصر/ شماره ۱۷۱
۳. آیین دادرسی مدنی / شمس. دکتر عبدا.../ جلد ۲/ شماره‌های ۵۰۵ و ۷۳۹